

## نگاهی دوباره به جایگاه زن در ادبیات با تأملی بر روایت نظامی و فردوسی از داستان خسرو شیرین

دکتر پریسا داوری\*

### چکیده

برای بررسی جایگاه زن در ادبیات، با توجه به تعدد متون ادبی و نگاه متفاوت شعرا به زن، نخست باید به تفکیک نقشهای متفاوت زن در آثار هر یک از شعرا پرداخت. این نقشها اغلب در دو عنوان همسر و معشوق خلاصه می شود که از این بین نقش معشوق چشمگیرترست. با اینکه نگاه کلی شعرا به زن به عنوان معشوق (حداقل تا پایان سبک عراقی) تقریباً مشابه و یکسان است، ولی گاه دیده می شود که جایگاه زن در یک منظومه عاشقانه با زنی در منظومه عاشقانه دیگر با وجود نقش یکسان آن دو (معشوق) تفاوت بسیار دارد، که اغلب به دلیل شرایط محیطی متفاوتی است که آن اثر در آن خلق شده است؛ مانند: جایگاه شیرین در «خسرو شیرین» نسبت به جایگاه لیلی در «لیلی و مجنون» (که به نظر می رسد در این مورد خاص، دلیل دیگر آن پشتوانه قدرت سیاسی و مادی شیرین نسبت به لیلی نیز باشد).

حتی گاه در دو منظومه یکسان نیز در نگاه شعرا در مورد زن، تفاوت چشمگیری هست. برای مثال تفاوت بین نگاه فردوسی و نظامی به شیرین در

داستان خسرو شیرین، می‌تواند حاصل روایت‌های متفاوت دو شاعر از داستان و تفاوت دیدگاه و شخصیت آنها و انگیزه هریک از آن دو، در خلق این منظومه بوده باشد؛ چنانکه با نگاه فردوسی شیرین، در کل داستان حضور چندانی ندارد و تأثیر گذار نیست ولی در روایت نظامی، او محور داستان است و به دلیری و وفاداری در عشق شهره است و این مطلب حتی این گمان را تقویت می‌کند که شیرین نظامی خلق خود او باشد.

### واژه‌های کلیدی

زن، مردسالاری، آزادی، عشق، ادبیات، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، نظامی، فردوسی.

### مقدمه

یکی از مباحث قابل توجه در ادبیات ما که عرصه وسیعی را برای تحقیق و نقد پیشروی محققان ادبیات می‌گذارد، بررسی جایگاه زن در ادبیات است. پرداختن کامل و همه جانبه به این موضوع کار دشواری است. دلیل این دشواری نخست تعدد آثار ادبی و سپس نگاه متفاوت شعرا به زن در این آثار و سه دیگر نقشهای مختلف زن در آثار هریک از شعرا در درجه اول و در کل آثار ادبی در مقام بعد است (برای نمونه نقشهای متفاوت زن در آثار سعدی و دیدگاههای مختلف سعدی به هر یک از آنها). حال اضافه کنید تفاوت نگاه شعرا را به نقشهای یکسان زن در آثاری که از نظر محتوا در یک نوع ادبی قرار می‌گیرند (برای نمونه جایگاه شیرین بعنوان یک معشوق در خسرو شیرین با جایگاه لیلی با همان نقش معشوقی در منظومه لیلی و مجنون). این تفاوت دیدگاه حتی در داستانهای یکسان هم دیده می‌شود که بارزترین نمونه آن روایت نظامی و فردوسی از شیرین در داستان خسرو و شیرین است که ما درین مقال به شرح آن خواهیم پرداخت.

به هر روی برای تحلیل جایگاه زن در ادبیات باید به بررسی همه جانبه این آثار پرداخت زیرا موضوع زن در هر یک از آثار شعراء خود بحث یک طرح پژوهشی مستقل است که البته خانم دکتر زهرا نصر در پایان نامه دکتری خود به این مهم دشوار روی کرده است و سپس در شماره سی و دوم و سی و سوم (تابستان ۱۳۸۲) مجله دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان مقاله ای با عنوان تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه های غنایی، تعلیمی و عرفانی به چاپ رسانده که برگرفته از پایان نامه ایشان

است. اگرچه انتخاب این مطالب از یک پایان نامه مفصل کار سختی است و نمی تواند تمام نظرات نویسنده را آنچنان که باید به خواننده نشان دهد ولی به هر حال ما با اطلاعات مفید موجود در آن نوشتار و با تحلیل نظرات ایشان به تأملی دوباره در مورد جایگاه زن در آثار ادبی مورد بحث ایشان پرداختیم تا نکاتی را که ظاهراً در این نوشته ناگفته مانده بود به شرح ذکر کنیم.

همچنین به دلیل نقدی که بر برخی از قسمتهای نوشته ایشان در مورد شیرین و عشق او در خسروشیرین نظامی (در مقایسه ای که با شیرین شاهنامه و زنان در سایر آثار ادبی کردم) وارد بود، به بررسی دقیق شخصیت شیرین در هر دو داستان و ذکر تفاوتهای آن دو پرداخته و جهت شناخت بهتر او به مرور داستان و حوادث آن و بازنگری شخصیتهای اصلی دیگر داستان یعنی خسرو و فرهاد دست یازیدیم.

لازم به ذکر است که مقاله خانم نصر تنها مجالی به ما داد تا از منظر خود و بنا شواهدی که از متون ادبی در دست است به بازبینی منظومه هایی که ایشان مورد بررسی قرار داده بودند پرداخته و نگاهی دوباره به جایگاه زن در ادبیات بیندازیم و دیگر آنکه همچنان که گفتیم آنچه نوشته او را قابل نقد و تأمل می کند خلاصه بودن و جامع و فراگیر نبودن آن در مورد تمام آثار ادبی با توجه به نقشهای متعدد زن در آنهاست که خود ناشی از گستردگی متون ادبی و تنوع دیدگاه ادبا نسبت به این مقوله است.

\*\*\*\*\*

نویسنده با وجودی که به نقشهای مختلف زن در برخی آثار ادبی معترف است. (۱) ولی به تفکیک این نقشها و سپس بررسی متون ادبی نمی پردازد. چنانکه می دانید شعرای ما اغلب در انواع شعر خود را آزموده اند و در هر کدام از آنها زن نقش ویژه ای دارد. در شعر عاشقانه، زن معشوق است و در منظومه های عرفانی و تعلیمی می تواند معشوق، همسر، کنیز، دختر، مادر و... باشد. برای نمونه زن در آثار سعدی نقشهای متفاوتی دارد که او به هر یک از آنها نگاه ویژه ای دارد. با این اوصاف به نظر می رسد برگرفتن یک نقش از آنها و آن هم در یک اثر (بوستان) و نتیجه گیری (به طور ضمنی) در مورد دیدگاه سعدی به زن کمی بی انصافی است. بنابراین از آنجا که بیشترین نقش زن در دو نمود، همسری و معشوقی است، ابتدا باید نقش زن را با معشوق از هم تفکیک کرد چراکه در بحث نویسنده از شیرین هم، از

اوصاف او پیش از ازدواجش با خسرو است که به عنوان تفاوت‌های او با سایر معاشیق یاد می‌شود. پس بررسی نگرش سعدی به زن و جایگاه زن در آثار او، شاید تنها برای اثبات جامعه مردسالاری، که باعث نگاه ویژه به زن می‌شود، مناسب باشد ولی باید دانست که همه آن زنانی که سعدی در موردشان توصیه می‌کند تنها زنند (البته می‌توانند معشوق هم بوده یا باشند)، لذا با آنچه در ابتدای مقاله در مورد مقایسه زن در دو منظومه لیلی و مجنون و خسرو شیرین مطرح می‌شود مناسبتی ندارد، اینست که باید نقش زن در این بررسی به عنوان همسر یا معشوق مشخص شود (۲) یعنی آثاری که در آنها نقش زن یکسان مورد توجه است در کنار هم قرار بگیرد.

البته بررسی جایگاه زن در بوستان توسط نویسنده، جایگاه زن را در جامعه سعدی نشان می‌دهد و به تبع آن دلیل آموزش‌های سعدی را به مردان در مورد زن بازمی‌نماید (۳) ولی چنانکه گفتم زن در بوستان همسر است و اگر جفایی به او روا داشته می‌شود به زمان بعد از ازدواجش مربوط می‌شود، حال آنکه در منظومه‌های لیلی و مجنون، ورقه و گلشاه و خسرو شیرین (که نویسنده قبل از بوستان آنها را مورد بررسی قرار داده) نگاه به زن کلی است، ولی لیلی، شیرین و گلشاه که نماد زن جامعه و روزگارخویشند، به عنوان معشوق مطرح شده‌اند.

مطلب دیگر آنکه نویسنده معتقدست: دلیل اینکه سعدی از صفات جسمانی زنان سخن نگفته، اندیشه مردسالار حاکم بر جامعه است. به نظر من با توجه به نقش‌های مختلف زن در آثار سعدی، این تنها تعصبات عرفی و اجتماعی نیست که مانع اشاره صریح شاعر به ویژگی‌های جسمانی زنان می‌شود. مسأله اینست که تا وقتی زن به تملک این مرد متعصب درنیامده اتفاقاً بسیار راحت از زیبایی او سخن می‌گوید و به توصیف او می‌پردازد چون این زن، معشوق است و شاعر هم یکی از بستگان کمند اوست:

من بدین خوبی و زیبایی ندیدم روی را

وین دلاویزی و دلبندی نباشد موی را

روی اگر پنهان کند سنگین دل سیمین بدن

مشک غمازست، نتواند نهفتن بوی را

کمان سخت که داد آن لطیف بازورا  
هزار صید دلت پیش تیسر باز آید  
تو خود به جوشن و برگستوان نه محتاجی  
... لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم  
که تیر غمزه تمامست ، صید آهورا  
بدین صفت که تو داری کمان ابرورا  
که روز معرکه بر خود زره کنی مورا  
سخن بگفتی و قیمت برفت لؤلؤرا  
(۱/ص ۴۱۸)

ولی اگر قرار باشد همین زن ، همسر او شود دیگر وصف جسمانی به این صراحت معنی ندارد و تنها به اجمال با یک صفت خوب از او یاد می کند (چراکه حالا این زن در تملک اوست و در موردش تعصب دارد) و زیبایی این زن تا وقتی قابل مباحثات شاعرست که در پس پرده خانه او باشد:

یکی درخت گل اندر فضای خلوت ماست  
که سروهای جهان پیش قامتش پستند  
(۱/ص ۴۹۳)

و اگر غیر از این باشد، زن همان معشوق است که به هر حلقه موئیش گرفتاری هست و اصلاً به دست نمی آید تا خلوت نشین شود(۴).

بررسی غزلیات سعدی (به منظور نمودن چهره کامل زن در آثار او)، نشان می دهد که زن در آنجا اغلب معشوق است. معشوقی که کسی نمی داند واقعی، ادبی یا خیالی است (البته اگر معشوق شعر سعدی را هم مثل حافظ، طبق نظر خرمشاهی به انواعی تقسیم کنیم) ولی معلومست که (مثل همسر) در اختیار او نیست. در این حالت او با عاشق بی وفایی می کند و شمع جان وی را می کشد ولی در جای دیگر روشنایی می کند. جو فروش است و با عاشق گندم نمایی می کند. پس گاه از دست او از مسلمانان داد می خواهد و گاه به تعریض او را به وفاداری می خواند. (۵) در حالیکه در بوستان، زن وسیله تمتع مرد است و مرد تنها از این بابت است که باید ناز او را بخرد و احتمالاً با این تفکر، زنی با مشخصات معشوق لایق مجازات همسر نیز می شود و اصلاً زن (همسر) حصاری تر از آن است که به این رفتار فکر کند. بنابراین به نظر می آید که بررسی غزلیات سعدی (اگر معشوق به عنوان یک زن مطرح باشد) نظریات نویسنده را در این زمینه نقض می کند، مگر اینکه عقیده دکتر شمیسا را بپذیریم که همه یا درصد زیادی از معاشیق این غزلیات، نوجوانان مه روی نوحط هستند و آن وقت است که مقصود از زن در آثار سعدی مشخصاً همسر است که آن هم فقط در بوستان قابل

بررسی است و در این صورت انتخاب بوستان توسط نویسنده به عنوان معرف نگاه سعدی به زن (همسر) کار بجا و درستی بوده است. (۶)

به هر حال تصور می‌کنم برای نمودن چهره زن و نگاه سعدی به او با همه نقشهایش (اگر کلیتی مطرح بوده و نقش خاصی از زن به عنوان همسر یا معشوق مورد نظر نویسنده نبوده)، بوستان به تنهایی کافی نیست و اصلاً تفاوت عمیق زن در بوستان با منظومه‌های عاشقانه نشان میدهد که کنار هم قرار دادن منظومه‌ای مثل خسرو شیرین و بوستان جهت بررسی جایگاه زن (با وجود نقشهای متفاوت زن در آن دو) بی تناسب است. (۷) خسرو شیرین را باید با منظومه‌های عاشقانه مورد مقایسه قرار داد نه با بوستان که سعدی مجبور است در آن حکیمی فرزانه و مقید به اصول اجتماعی باشد تا به آرمانشهرش عیبی وارد نباشد. بنابراین بهتر بود که نویسنده مقاله را به زن در منظومه‌های غنایی اختصاص می‌داد تا از یکدستی بیشتری برخوردار باشد و منظومه‌های تعلیمی و عرفانی را جدا مورد تأمل قرار می‌داد. (۸)

به هر حال همانطور که به نقشهای متعدد زن در آثار یک شاعر باید توجه داشت، برای بررسی منظومه‌های مختلف هم باید این تناسب را رعایت کرد نه آنکه زن جوان زیباروی مقتدر خسرو شیرین در یک سو قرار بگیرد و فرهیخته و معتمد به نفس معرفی شود و در سوی دیگر (بدون در نظر داشتن نقش و سن و سال متفاوتشان) زن کهن سال منتقد آثار سنایی و عطار قرار گیرد. این مطلب مرا به یاد نکته قابل توجه دیگری (که نویسنده هم در جایی از مقاله غیر مستقیم به آن اشاره کرده) می‌اندازد که بعد از مسئله تفکیک نقش زنان در بررسی متون ادبی باید در نظر گرفته شود و آن مسئله سن و سال زن است. یعنی باید ببینیم که آیا این تعصب و سخت‌گیری بر زن که بر جامعه ما و به تبع آن بر ادبیات ما سایه افکنده، شامل همه زنان در هر سن و سالی می‌شود یا نه؟

من برای این بحث به گفته نویسنده در مورد جایگاه زن در حدیقه سنایی استناد می‌کنم: «زنان فعال در عرصه حدیقه بیشتر زنان سالخورده هستند که گاه با رفتار دادخواهانه و سخنان حکیمانه خویش، حق خود را از ظالمان می‌گیرند و گاه ترس از آه و نفرین تاثیرگذارشان پادشاهان را ناگزیر می‌سازد تا در مقابل پذیرش خواسته‌ها و احقاق حقشان سر تسلیم فرود آرند» (۵/ص ۱۸۴).

در مورد این جملات چند نکته قابل ذکر است نخست اینکه: موضوع دادخواهی زنان سالخورده از جور حاکمان در آثار شعرای دیگر هم مطرح شده و دیگر، این مطلب که شاعر پادشاه را از سوز سینهٔ مظلومان بر حذر می‌دارد در ادبیات ما بسیار چشمگیر و پرسابقه است و موارد متعدد آن را می‌توان در آثار سعدی خصوصاً بوستان جستجو کرد، چنانکه حکایت بغداد که از دود خلق نیمی از آن بسوخت، تنها نمونه ای از آنست. این دو مورد نشان می‌دهد که اولاً زنان آنگونه که می‌گویند در جامعه خنثی و بی‌تأثیر نبوده‌اند (۹) و دیگر اینکه زنان مورد بحث فقط به خاطر سن و سال و غیر قابل توجه بودنشان (از جهت ظاهر) است که حق اعتراض دارند؛ یا بهتر بگوییم اعتراضشان مورد انتقاد مردان قرار نمی‌گیرد و گرنه چرا از یک زن جوان چنین جسارتی سر نمی‌زند؟ موجز اینکه تفکیک نشدن نقش و سن و سال زن و بررسی بی‌در و پیکر و کلی جایگاه او در آثار ادبی، نوشتهٔ خانم دکتر نصر را قابل تأمل و نقد می‌کند.

اما مهمترین بخش مقاله که سؤالاتی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند مربوط به مجموعه های غنایی است؛ خصوصاً جایی که نویسنده میان زنان خسروشیرین با لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه دست به مقایسه می‌زند.

نویسنده محترم دو منظومهٔ اخیر را حاصل جامعه و محیطی می‌داند که در آن زن کالایی است که دست به دست می‌شود، به خاطر او جنگهای قبیله ای راه می‌افتد و حق انتخاب و عاشق شدن ندارد و در مقابل، خسروشیرین حاصل تفکر جامعه‌ای است که در آن زنان از بلوغ فکری برخوردارند؛ آنچنان که پدرانشان برایشان تصمیم نگیرند و مجبور به قبول کسی نشوند. حال سؤال اینجاست که اگر این تفکر حاکم بر جامعه ایست که خسروشیرین در آن به وجود می‌آید (و مایهٔ مباهات نویسنده است و آن را در مقابل دو منظومهٔ دیگر قرار می‌دهد) پس چگونه است که این تفکر تداوم نمی‌یابد و چرا این منظومه، با اینکه بر لیلی و مجنون در سروده شدن تقدم دارد و فضای داستانش ایرانی است و همچنان که نویسنده می‌گوید زن در آن آزادی بیشتری دارد، کمتر به چشم می‌آید؟ (۱۰) و لیلی و مجنون با وجود فضای غیر ایرانی و همهٔ محدودیتهای زن در آن از خسروشیرین معروفتر و بر ادبیات ما تاثیرگذارتر می‌شود (۱۱) چنانکه منظومه هایی که به تقلید آن گفته اند تنها یک نمونه از تأثیر و شهرت این داستان است.

فراتر از مقایسه دو منظومه سؤال دوم اینست که چرا از عشق شیرین که به گفته نویسنده بسیار جسورانه و تأثیرگذارست، در ادبیات ما اثری نیست و همه جا داستان عشق مجنونست؟

به نظر می‌آید که شاید یکی از مهمترین دلایل اینست که عشق خسرو و شیرین شاهانه است (۱۲) و برای همه قابل لمس و تجربه نیست و با قوانین و سنت عشق در ادبیات و فرهنگ ما بسیار متفاوت است. ادبیات ما عشق مجنون را چون با افتقار و شیدایی همراهست می‌پذیرد. پس چطور می‌شود خسرو را از این حیث با مجنون از یکدست دانست و از آنسو لیلی را که در لحظه مرگ خود را به مصداق «مَنْ عَشَقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ وَ مَاتَ، مَاتَ مَيْتاً شَهِيداً» شهید می‌داند (۱۳)، با شیرین که مدبرانه پیش می‌رود و در راه عشق خسرو موانعی ایجاد می‌کند (۱۴) مقایسه کرد؟

خسرو و شیرین هر دو با تدبیر عشق می‌ورزند در حالیکه عقل در عالم عشق پیوسته حاکم معزول بوده و فرمانیش نیست. عشق این دو با برنامه پیش می‌رود و (با شواهدی که از داستان برمی‌آید از جمله مرگ شیرین) به تدریج به تکامل می‌رسد، در حالی که عشق گاهی بسیار زود به پختگی می‌رسد و عاشق مستعد را از خامی به سوختن می‌رساند و بعد زمان و مکان را درهم می‌نوردد و حسابهای دنیوی را به هم می‌ریزد.

البته تفسیر عرفانی از اجزاء داستان، کار سختی نیست. برای نمونه می‌توانیم رفتن شیرین به مداین نزد خسرو را به کشش معشوق و کوشش عاشق و یا جسارتی که عشق به عاشق (شیرین) می‌بخشد، تعبیر کنیم ولی به نظر من بسیار نادلچسب می‌آید بخصوص وقتی که این قسمت با مجنون و ملامت اندیشی او و جسارتش در هم نشینی با وحوش مقایسه می‌شود و یاجایی که این را با واقعیت تطبیق می‌دهیم و می‌بینیم که تا پیش از دوره معاصر، عشق در ادبیات ما گاه لحظه ای و حتی بر پایه شنیده‌ها ایجاد می‌شده است. لذا عشق از هر نوعی که باشد پیوسته با حسابهای منطقی بیگانه است. معشوق همواره بر اریکه ناز و عاشق بر خاک نیاز است (۱۵) و وصل معشوق حد هر کسی نیست (اگرچه برای عاشق شوق از وصل خوشتر است و وصل اگرچه آب حیات است آتش شوق عاشق را خاموش می‌کند). اینجاست که تفاوت دیگری که بین عشق در خسرو شیرین با کل ادبیات وجود دارد، به چشم می‌آید و آن اینکه خسرو و شیرین از ابتدا سعی در وصل دارند و انحصارطلبانه می‌اندیشند،



ولی در عشقی که در کل ادبیات مطرح می شود عاشق اگرچه جور معشوق را در وصل، خوشتر از شوق در هجران می داند ولی از آنجا که مراد او مراد دوست است، پس در بند او بودن را بهترین حالت و خوشتر ز رهایی می داند و تنها به قدر وسع می کوشد تا منظور نظر معشوق شود و این از آنست که عشق اصالتاً هدف است و تا جایی پیش می رود که اتحادی میان عشق و عاشق و معشوق درمی گیرد، این سه مفهوم در یک نقطه همگرا می شوند و هر یک از دو قهرمان عشق می گوید:

در خود غلطم که من چه نامم      معشوقم و عاشقم کدام؟

اما بعد!

یکی از ویژگیهایی که نویسنده برای شیرین بر می شمرد عفت اوست. من معتقدم حالا که نویسنده در بسیاری از موارد ویژگیهای شیرین را در مقایسه با لیلی بیان می کند، اینجا هم بد نیست اشاره شود که این تنها شیرین و مهین بانو نیستند که گوهر عفت خویش را قربانی هوس این و آن نمی کنند، که لیلی های شعر فارسی هم از آنجا که دیرباز می شوند ناخواسته چنین می کنند؛ خصوصاً شخص لیلی که به اجبار ازدواج می کند و با وجود بی میلی اش به این وصلت هرگز پا از مرز عفت فراتر نمی نهد و عشق شیرین و پاکش را تا لحظه مرگ در دل نگه می دارد و شهید می میرد. نکته دیگر آنکه به نظر می رسد که این رفتار شیرین بی تأثیر از نظامی نباشد چون (اگر در داستانهای هفت پیکر تأمل کنیم می بینیم که) این شیوه مرسوم نظامی است که قهرمانان در پایان داستان، عاقبت بر اساس سنت و آیین بر یکدیگر حلال می شوند و ازدواج می کنند و پا از مرز شریعت بیرون نمی گذارند و اصلاً عشق در آثار او اغلب متوجه وصل است. با این وصف این عشق اولاً فراز و نشیب عشق لیلی و مجنون و عشاق دیگر را در کل ادبیات ندارد، ثانیاً این به نتیجه رسیدن سیستماتیک عشق نشان می دهد که قهرمان منظومه آزادی کافی در عشق ندارد، در حالیکه نویسنده معتقد است که در عشق امثال لیلی، آزادی، به خاطر مردسالاری حاکم بر جامعه، معنا ندارد و شیرین در برابر او از آزادی بیشتری برخوردارست. باید گفت اگرچه این مطلب بر بسیاری از رفتار جسورانه شیرین صدق می کند ولی در ادبیات عاشقانه آزادی مفهوم وسیعتری دارد و همین عشق دور از دسترس و بی اختیار (لیلی) اساسش بر آزادی است و اصلاً تا بندی بر پای باشد عشق متولد نمی شود و اغلب، آنکه آزادست معشوقست و آنکه (فراتر از جنسیتش) اسیر و گرفتار است عاشق.

مطلب دیگر تعبیر مردسالاری برای جامعه ایست که داستان لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه در آن اتفاق می افتد. بی گمان نویسنده این صفت را به پدر زنان این منظومه ها نسبت میدهد ولی باید در نظر داشت که عاشق منظومه های فوق هم مرد است و برای مثال داستان لیلی و مجنون بر محور رفتار و گفتار مجنون می گردد و نقطه مقابل او (لیلی) محلی از اعراب ندارد و تنها دست نیافتن به او (به حکم مستور بودنش در جامعه و عدم نقش فعال زن در آن جامعه) باعث می شود که معشوق (لیلی) بر اریکه ناز بنشیند.

چهره اصلی منظومه مجنونست که با وجود مرد بودنش بیش از آنکه جنسیت او مهم و مطرح باشد، یک عاشق است که با همه فرق دارد و می بینیم که او آنقدر آزاداندیش هست که فقط با عشق لیلی دل خوش کند و مزاحم زندگی او نشود (چه او جماعت مردان و تعصبات کورشان را می داند و نمی خواهد مشکلی بر مشکلات لیلی بیفزاید) پس تعبیر مردسالاری درین منظومه باید به ظرافت و احتیاط گفته شود و مجنون همیشه باید به عنوان یک استثناء در نظر گرفته شود. البته نه اینکه نویسنده مجنون را جزء جامعه مردسالاری که از آن سخن می گوید بداند ولی او را استثناء هم نمی کند.

کوتاه اینکه وقتی منظومه لیلی و مجنون را در یک صف و خسرو شیرین را در صف دیگر قرار می دهد نباید ازین موارد غافل شود و به دیگر بیان کلی گویی کند چه عشق مجنون از نوع هوس مردان عرب که بر سر آن می جنگیدند نیست و اصلاً عشق او مثل است و ازین حیث حتی با عشق خسرو هم قابل قیاس نیست.

ممکن است کسی بگوید موضوع، مقایسه زن در دو مجموعه است. در این صورت باید گفت که عشق دو قهرمان دارد: عاشق و معشوق. یعنی همچنان که اعتماد به نفس و فرهیختگی و آزادگی شیرین در برابر خسرو مطرح می شود، عشق خاموش لیلی هم در مقابل مجنون بیابانگرد شیدا قرار می گیرد. می خواهیم بگویم عشق در تقابل انسانهاست که به وجود می آید و مفهومی انتزاعی و ذهنی نیست که در خلوت ایجاد شود؛ پس وجود این دو قهرمان در معادله عشق، طبیعی است و ناگزیر می نماید.

و این با توجه به این مطلب به داستان نگاه می کنیم می بینیم که این شخصیت بوالهوس خسروست که شیرین را محتاط و اندیشمند می کند و در مقابل صداقت و سلیم خاطر می مجنونست که لیلی را تا پایان به گونه عاشقی بی ادعا و خاموش حفظ

می کند تا با وجود زندگی به ظاهر خوب و راحتی که با ابن سلام متنفسد دارد، پیش از مرگ خود تنها از مجنون و از عشق بی فرجامشان سخن بگوید.

حال که سخن بدینجا رسید برای بازگفتن زمینه هایی که باعث تولد عشق شیرین (بدانگونه ای که نظامی از آن می گوید و نویسنده از آن تعریف می کند) می شود، و برای اثبات سخن خود در مورد تأثیرگذارتر بودن لیلی و مجنون به نسبت خسرو شیرین در ادبیات، برآنیم تا به طور گذرا به بررسی شخصیت‌های مرد داستان، ابتدا خسرو و سپس فرهاد پردازیم و بخصوص فراز و فرود شخصیت خسرو را که باعث عکس‌العملهای متفاوت در شیرین (به عنوان شخصیت محوری داستان) می شود، به بحث بنشینیم و در پایان بتوانیم بگوییم که دلیل عشق خسرو و شیرین و تکرار نشدن آن چیست و آیا با وجود تفاوت‌های عمیقی که میان خسرو و مجنون هست آیا مقایسه لیلی و شیرین و این دو داستان با هم درست است؟  
به منظور دستیابی به این مقاصد داستان را از ابتدا مرور می کنیم.

### خسرو و شیرین نظامی

به نظر می‌رسد که اصلی ترین و چشمگیرترین خصوصیت خسرو در داستان نظامی بوالهوسی اوست. اگر چه می توان لباس، کلاه، قبا و کمر لعل خسرو را به خونریز بودن عشق تعبیر کرد و یا مثلاً خواب پرویز را در کودکی از نوع الهام و پیغمبری دانست و به مسائل ماوراءالطبیعه ربطش داد و یا بعد از آن، دلدادگی شیرین و خسرو را پیش از دیدارشان با آن بیت معروف «بشارین برد» که به صورت مثل سائره درآمده: «الْأَذُنُ تُعَشِّقُ قَبْلَ الْعَيْنِ» تطبیق داد (۱۶) و تعبیری روحانی و عرفانی از آن کرد، ولی با حرمسرای خسرو چه می توان کرد و آن را چگونه می توان تفسیر کرد، وقتی شاپور می گوید:

ملک را هست مشکویی چو فرخار در آن مشکو، کنیزانند بسیار

(۳/ص ۱۶۲)

دلیل ما برای نسبت دادن این صفت به خسرو، تنها توصیف شاپور نیست. هوسبازی او وقتی برای ما کاملاً مشهود می شود که در راه رفتن به آرمن و دیدن شیرین به مرز کوهستان می رسد. مرزبانان آنجا به پیشوازش می آیند. در آنجا خسرو با اینکه عشق شیرین را در سر دارد ولی از زیبارویان آن ناحیه و خوشگذرانی با آنها دست نمی کشد:

بتانی دید بزم افروز و دل‌بند  
 به روشن روی خسرو آرزومند  
 خوش آمد با بتان، پیوندش آنجا  
 مقام افتاد روزی چندش آنجا  
 (۳/ص ۱۷۷)

در ادامه داستان، خسرو اتفاقی و بدون آنکه شیرین را بشناسد او را در چشمه می بیند. به محض اینکه از شیرین (به خاطر ترشرویی او از نگاهش) رو برمی گرداند شیرین فرار می کند. خسرو می گوید:

بهاری یافتم زو بر نخوردم  
 فراتی دیدم و لب تر نکردم  
 (۳/ص ۱۷۳)

تا اینجا که عشق خسرو چیزی جز هوس نبوده است. او در ادامه هم در اوج درگیریهای سیاسی و وضع آشفته کشورش مصالح جامعه را نادیده می گیرد و خواسته های نفسانی او را برمی انگیزد تا به دروغ وانمود کند که به شکار می رود اما به دنبال عشقش می رود. یا در جای دیگر زمانی که از لشکرکشی بهرام چوبین به مدائن آگاه می شود، به طرف موغان و آذربادگان می رود و به شکار مشغول می شود تا اینکه با شیرین برخورد می کند و شیرین او را به کاخش دعوت می کند.

آیا این ماجراها ترسو بودن خسرو را نشان نمی دهد؟ و آیا این کار او با بی‌پروایی عشاق در کل ادبیات و مجنون به طور خاص قابل مقایسه است؟ و حتی اگر عشق شیرین عقیف و متعالی باشد با عشق هوس آلود خسرو چه می شود کرد؟ و مهمتر اینکه (با این اوصاف خسرو) آیا عشق شیرین مقابل چنین مردی ارزشی دارد و بهتر بگوییم آیا خسرو ارزش اینهمه تدبیر را دارد تا تازه عشق شیرین در مقابل لیلی، برتر هم توصیف شود و از آن به فرهیختگی شیرین یاد شود؟ بخصوص که می دانیم مهین بانو و شیرین هر دو از هوسبازی خسرو و وجود حرمسرایش باخبرند. اول به خاطر اشاره صریح شاپور و دیگر آنجا که شیرین به کاخ خسرو دعوت می شود و مهین بانو شیرین را پند می دهد که مبادا فریب او را بخورد

نباید کز سر شیرین زبانی  
 خورد حلوی شیرین رایگانی  
 فروماند ترا آلوده خویش  
 هوای دیگری گیرد فرا پیش  
 (۳/ص ۱۹۰)

و اشاره می کند که:

شنیدم ده هزارش خو برویند  
 همه شکر لب و زنجیر مویند

و انگار شیرین هم آنقدر غیرتمند نیست که این مطلب برایش مهم باشد. مهین بانو تنها راه را برای خسرو وصلت رسمی می داند و به شیرین می گوید:

چو بیند نیک عهد و نیک نامت  
ز من خواهد به آیین تمامت

گویی خواستگاری رسمی و به آیین خسرو، بر صفت بارز او (یعنی بوالهوسی اش) سرپوش می گذارد. بنابراین عشق در این منظومه فقط متوجه وصل است و فراز و فرود عشق مجنون و عشاق دیگر را ندارد زیرا پیوسته زناشویی از عشق برتر توصیف می شود.

اما سؤال دیگری که در این قسمت ذهن آدمی را به خود مشغول می کند اینست که دلیل اصرار شیرین و مهین بانو بر این وصلت چیست؟

به نظر من وسوسه توجه مهین بانو به خسرو (با وجود آگاهی اش از حرمسرای او و هوسبازیش) تنها می تواند گنج و مقام او باشد و توصیفی هم که شاپور از خسرو نزد شیرین می کند از آن بابت است که کبکبه و دبدبه او را به شیرین نشان دهد و از آن زاویه ای که گمان می کند توجه شیرین جلب خواهد شد (مقام و ثروت) از او تعریف می کند. (۱۷)

دو ماجرای دیگر که در ادامه داستان اتفاق می افتد گواه این مدعای ماست. اول اینکه مهین بانو خبر مرگ هرمز (پدر خسرو) را زمانی که خسرو در کاخ منتظر شیرین است، می شنود (چون خسرو به همین علت مجبور به رفتن به مدائن می شود). یعنی او مطمئن است که خسرو جانشین هرمز خواهد شد. ثانیاً شیرین در آن مدتی که با خسرو به چوگان مشغول است، شرط کامرانی او را از خود، به دست آوردن پادشاهی عنوان می کند و خسرو به همین منظور به قسطنطنیه می تازد و به یاری سپاهی که ملک روم در اختیارش می گذارد، بهرام چوبینه را شکست می دهد.

سؤال دیگر اینکه: دلیل خسرو برای وصل شیرین چیست؟

اگر سخن ما در پاسخ به سؤال قبلی پذیرفته باشد؛ می توان گفت: علاقه خسرو به شیرین هم از بابت زیاده خواهی پادشاهانه و انحصار طلبی اوست که می خواهد هرچه خوبی و زیبایی در دنیاست از آن او باشد. (۱۸) در این صورت نیازی نیست که نویسنده دلیل اصرار خسرو بر وصل شیرین را کمالات او و تفاوتهايش نسبت به شکر و مریم بداند و یا اینکه به این حکم که آنچه دیرباز است ارزشمندتر است، بگوید که چون شیرین از عشق خسرو استقبال نکرده، تمایل خسرو به او بیشتر شده است.

خودخواهی و انحصارطلبی خسرو وقتی ثابت می‌شود که سعی می‌کند کامش را از شیرین برآورد ولی شیرین نمی‌پذیرد. خسرو به خشم می‌آید و با عتاب او را ترک می‌کند. به روم می‌رود و در آنجا ملک روم، دخترش مریم را به خسرو می‌دهد و بعد از آن با سپاهی که قیصر در اختیارش می‌گذارد، به جنگ بهرام چوبینه می‌رود. درست است که این کار (شکست دادن بهرام) قبلاً به عنوان شرط وصل، از سوی شیرین عنوان می‌شود ولی با این شرح چیزی از تهور عاشقانه در آن دیده نمی‌شود و ازدواجش با مریم بدون در نظر گرفتن سبب آمدنش به جنگ، فقط بر هوسباز بودن خسرو صحنه می‌گذارد و حالا اگر خوشبینانه فرض کنیم که در پشت این تصمیم گیری مصالح سیاسی نهفته و یک جبر بوده آیا این با روح یک عاشق دلباخته سنخیت دارد؟ بخصوص که مریم در داستان، رمز عقل است و خسرو از او حساب می‌برد:

ز مریم بود در خاطر هراسش      که مریم روز و شب می‌داد پاسش (۱۹)

(۳/ص ۲۲۰)

در صورتیکه عقل در عالم عشق (البته اگر تمایل خسرو را بتوان عشق به شمار آورد) هیچ کاره است.

حال اگر شیرین را در این مدت با خسرو مقایسه کنیم به دو دلیل او را عاشقتر می‌یابیم: اول اینکه در مدت زندگی خسرو با مریم، دل به کس نمی‌دهد و دیگر اینکه برخلاف خسرو که در مدت زندگی با مریم تنها با خاطره شیرین زندگی می‌کند، او به قصر شیرین می‌رود و با این کار به دلدار نزدیک می‌شود. خسرو هم شاپور را دوباره به طلب شیرین می‌فرستد. به نظر می‌رسد که تمایل دوباره خسرو به شیرین با پادشاهی شیرین بعد از مهین بانو (که در همین زمان اتفاق می‌افتد) بی ارتباط نباشد. به هر حال اینجاست که توازنی بین عاشق و معشوق در شیدایی و تلاششان برای وصل ایجاد می‌شود (۲۰)، اگرچه باز هم غرور شیرین که تا حالا نقش عاشق را داشته است و الان معشوق می‌شود، سبب می‌شود که نزد خسرو نرود و از فریکاری او و عدم خلوصش در عشق (به دلیل وجود مریم) به گونه‌ای کنایه آمیز سخن بگوید.

تا اینجا ما با مرور داستان با بخشی از شخصیت خسرو و شیرین آشنا شدیم. برای باز نمودن چند و چون عشق این دو و تحلیل بهتر موضوع لازمست که چون از اینجا فرهاد وارد ماجرا می‌شود به شخصیت او هم نظری بیفکنیم چه با وجود او و شناخت او خسرو و شیرین را بهتر می‌توان شناخت، بخصوص که یکی از تفاوت‌های

این داستان با دیگر منظومه های غنایی، وجود همین رقیب عشقی است که ظاهراً باید فراز و شیب بیابان عشق را بیشتر دام بلا کند ولی هرگز چنین نمی شود و با مرگ او داستان گونه دیگری رقم می خورد.

### فرهاد

چنانکه می دانید فرهاد به واسطه شاپور دوست قدیمی اش، وارد ماجرا می شود و به عنوان سنگ تراش، به حضور شیرین می آید و با شنیدن صدای شیرین، عاشق او می شود. برای شیرین جوی شیر می سازد و بعد هدیه شیرین را نمی پذیرد و به بیابان می زند. عشق او بی شائبه و البته یک طرفه است. خسرو از علاقه او نسبت به شیرین با خبر می شود و او را به کندن راهی در کوه وا می دارد. باری شیرین برای دیدن او به کوه می رود. چون خسرو ازین موضوع آگاه می شود با دادن خبر مرگ دروغین شیرین به فرهاد، سبب مرگ او می شود.

ترفند خسرو برای از پای در آوردن فرهاد، نظیر حوادث عشقی روزنامه هاست و هیچ لطفی (جز معروف شدن فرهاد در عاشقی) ندارد و حسنی در کار خسرو ایجاد نمی کند و به جای اینکه ازو عاشقی غیرتمند بسازد، او را رقیبی دیوسیرت و هوسباز و پادشاهی انحصارطلب جلوه می دهد؛ چنانکه قبلاً هم چنین بوده است و حالا با این کار، درست مطابق سیرتش و آنچه خواننده ازو انتظار دارد رفتار می کند. قبیح تر آنکه بعدها از شیرین اعتراف می گیرد که آیا او هم فرهاد را دوست داشته یا نه و شیرین در پاسخ می گوید:

مرا طعنه مزن در عشق فرهاد	به نیکی کن غریبی مرده را یاد
مرا فرهاد بسا آن مهربانی	برادرخوانده ای بود آن جهانی
نه یک ساعت به من در تیز دیده	نه از شیرین جز آوازی شنیده (۲۱)

(۳/ص ۲۹۹)

و وقیحتر اینکه خسرو تعزیت نامه ای برای شیرین می نویسد. در همین فاصله مریم از دنیا می رود و شیرین هم تلافی جویانه تعزیت نامه ای برای خسرو می فرستد و بوالهوسی و زودسیری او را از زن، به رویش آورده می گوید:

فلک زان کرد بر رفتن دلیریش	که آگه بُد ز شاه و زودسیریش
----------------------------	-----------------------------

(۳/ص ۲۶۱)

انگار هر دو از آنجا که قدرتمند هستند، قصد دارند تا خود را در عشق، برترین بدانند، در صورتی که لازمه عشق، افتقار و نیاز است که هیچ یک از آن دو ندارند. در ادامه شیرین انتظار مهر و کابین از خسرو دارد ولی خسرو زیرکانه در اندیشه فریب اوست. باز شیرین ناز می کند و خسرو:

چو عاجز گشت از آن ناز به خروار  
نهاد اندیشه را بر چاره کار  
که یاری مهربان آرد فراچنگ  
به رهواری همی راند خر لنگ  
(۳/ص ۲۶۲)

این تصمیم او برای آزدن شیرین گواه دیگری است بر خوی هوسباز او که با حسابگری هرچه تمامتر (که صفت عشاق واقعی نیست) عملی می شود، چنانکه، روزی که شراب در او اثر کرده بود از زیبارویان شهرهای مختلف می پرسد تا به اصفهان می رسد و به او از زنی سخن می گویند بی عیب، جز آنکه با همه نرد عشق می بازد و چون لاله با هر کس جام می گیرد، شکرنامی که خسرو به سراغش می رود ولی از آنجا که بوالهوسی ها و خودخواهی های او پایان ناپذیر است:

دلش می گفت شیرین بایدم زود  
که عیشم رانمی دارد شکر، سود  
(۳/ص ۲۷۰)

شیرین همچنان با او بر سر ناز است و خسرو این بار شاپور را ازو دور می کند تا تابش را از دست بدهد و تسلیم خسرو شود. بعد از مدتها شبی خسرو در نخچیرگاه به یاد شیرین می افتد و به قصر او می رود. شیرین ابتدا در را بر او می بندد و سپس ازو ازدواج به آیین را می خواهد و می گوید:

ترا بایست پیری چند هشیار  
گزین کردن فرستادن بدین کار  
مرا بردن به مهد خسرو آیین  
شبستان را به من کردن نو آیین  
(۳/ص ۲۸۲)

و سپس برای اینکه به خسرو بفهماند که از همه چیز باخبر است و یا شاید به قصد تلافی می گوید:

دو دلبر داشتن از یکدلی نیست  
دودل بودن طریق عاقلی نیست  
تو از عشق من و من بی نیازی  
به من بازی کنی در عشقبازی  
یکی از انتقادهایی که شیرین در خلال سخنانش از خسرو می کند مسئله فقر در عشق است که ما قبلاً به عنوان نقصی بر عشق این دو از آن یاد کردیم زیرا خسرو پادشاهی



(و آنچه را به موجب این منصب آزادست انجام دهد) و عشق را با هم می‌خواهد. (۲۲)  
می‌گوید:

مرا در دل ز خسرو صد غبارست	ز شاهی بگذر آن دیگر شمارست
هنوزم ناز دولت می‌نمایی	هنوز از راه جباری در آیی
هنوزت در سر از شاهی غرور است	دریغا کاین غرور از عشق دورست
نیاز آرد کسی کو عشقبازست	که عشق از بی نیازان بی نیازست
... تو شاهی رو که شه را عشقبازی	تکلف کردنی باشد مجازی
نباشد عاشقی جز کار آن کس	که معشوقیش باشد در جهان بس

(۳/ص ۲۸۵)

سخنان شیرین نشان می‌دهد که خسرو، ابتدا به عنوان پادشاه سراغ شیرین می‌آید و این مطلب نظر ما را، در مورد شاهانه و متفاوت بودن این عشق با عشق امثال مجنون به عنوان دلیل تکرار نشدن این عشق در ادبیات، تأیید می‌کند. اما از این قسمت داستان به بعد، شیرین از یک عشق کامل سخن می‌گوید و معلومست که او با هر انگیزه‌ای هم این عشق را شروع کرده باشد، الان دیگر عشق واقعی را می‌فهمد و هوس را از عشق تمییز می‌دهد و بهتر بگوییم شیرین در اثر آزمودن خسرو به این نتایج رسیده است و با این گفته‌ها او را متنبه یا مهذب می‌کند.

اوج عشق در این منظومه در الحان باربد و نکیسا دیده می‌شود. جایی که باربد و نکیسا از زبان آن دو حرف می‌زنند. البته به گمان من سخنان نکیسا می‌تواند گویای احساس حقیقی شیرین باشد ولی آنچه باربد از زبان خسرو می‌گوید، نمی‌تواند زبان حال خسرو باشد و شاید تنها به حکم مناظره و به تناسب حرفهای نکیسا (که از زبان شیرین سخن می‌گوید) آمده باشد، پس اصالت ندارد و احتمالاً هر دو کار نظامی است؛ چون نظامی دلش نمی‌آید حالا که داستان به اینجا رسیده است، آنها را به حال خود رها کند تا با اظهار بی‌نیازی و غرور خود، داستان را به انجام نرساند و می‌خواهد قهرمانان را، چنانکه شیوهٔ اوست، به وصال یکدیگر برساند.

به هر روی با تمهیدات نظامی، شیرین تمایل و خسرو اشتیاق نشان می‌دهد تا به کام یکدیگر برسند. (۲۳) پس از آن، خسرو و شیرین به شادی زندگی می‌کنند و شیرویه پسر خسرو (از مریم) هم بزرگ می‌شود. شاه از پادشاهی کناره می‌گیرد و سالهای پیری را با شیرین به آتشیخانه می‌رود و تنها به مؤانست با او دل خوش می‌کند

تا اینکه یک شب شیرویه، جگرگاه خسرو را می‌درد و در این حال خسرو حاضر به بیدار کردن شیرین نمی‌شود، چه می‌اندیشد:

چو بیند بر من این بیداد و خواری  
نخسبد دیگر از فریاد و زاری  
همان به کاین سخن ناگفته باشد  
شوم من مرده و او خفته باشد  
به تلخی جان چنان داد آن وفادار  
که شیرین را نکرد از خواب بیدار  
(۳/ص ۳۴۴)

این صحنه شاید اوج عشق خسرو باشد که البته با حرکت اسطوره ای شیرین پاسخ داده میشود و ماجرا از این قرارست که شیرین چون خسرو را مرده می‌یابد، بعد از زاری بسیار، تنش را به گلاب و کافور می‌شوید. شیرویه که به شیرین نظری دارد او را به حرمسرایش می‌خواند. شیرین روز تدفین خسرو، آراسته وارد دخمه او می‌شود و دشنه ای بر تن خود فرو می‌کند و لب بر لب او جان می‌دهد و عشق و وفاداریش را به اثبات می‌رساند. این صحنه زیباترین قسمت داستان است چه عشق خالص را فرادید می‌آورد.

آخرین سخنان نظامی نیز در مورد عشق شیرین شنیدنی است و گویی او با همه انتقاداتی که بر عشق شیرین واردست، مصفا و مهذبش می‌کند:

زهی شیرین و شیرین مردن او  
زهی جان دادن و جان بزدن او  
چنین واجب کند در عشق مردن  
به جانان جان چنین باید سپردن  
(۳/ص ۳۴۷)

تا او هم راه عشاقی مثل لیلی و مجنون را بسپرد و عشق او یک استثناء نباشد (اگرچه شروع این عشق و آزادی عمل شیرین در آن به هر دلیلی که بپذیریم، یک استثناست). اما یک تناقض در کل داستان هست و آن اینکه چرا نظامی که داستان را با فصلی در مورد عشق آغاز می‌کند و اساس سرودن داستان را طرح مسئله عشق معرفی کرده و داستان را به یک عشق اصیل و خالص خاتمه می‌دهد، نخست داستان را هوسنامه نامیده است. (۲۴)

مرا چون مخزن الاسرار گنجی  
ولیکن در جهان امروز کس نیست  
چه باید در هوس بیمود رنجی  
هوسناکان غم را غمگساری  
هوس پختم به شیرین دستکاری

چنان نقش هوس بستم بر او پاک  
که عقل از خواندنش گردد هوسناک  
(۳/ص ۱۴۱)

ماجرای دوستی که به نظامی ایراد می‌گیرد که: نباید بعد از پنجاه چله نشینی چنین شعری را بسراید و سپس نظامی او را متقاعد می‌کند، نیز، به این تناقض دامن می‌زند، چون: ثابت می‌کند که داستان هوس آلود بوده و به همین دلیل باعث اعتراض دوست نظامی شده است. (۲۵)

نظامی همچنین معتقد است که فردوسی این داستان را در شصت سالگی سروده و داستان اینچنینی مناسب سنش نبوده است پس من آنچه را او نگفته است می‌گویم (۲۶) و آن وقت است که فصلی در مورد عشق می‌سراید و اساس هستی را عشق بیان می‌کند.

اگر نظامی علت سخن نگفتن فردوسی از عشق خسرو و شیرین را کبر سن او می‌داند آیا وجود داستانهای عاشقانه عالی در شاهنامه (ولو اینکه فردوسی آنها را در جوانی سروده باشد) این سخن نظامی را زیر سؤال نمی‌برد؟ مگر اینکه منظور نظامی از عشق همان هوس باشد. در این صورت می‌توانیم بپذیریم که فردوسی به خاطر اعتقاد و نداشتن سابقه سرودن چنین داستانهایی، از بخش هوس آلود خسرو شیرین سخنی به میان نیاورده که آن وقت عقیده ما نیز مبنی بر خالص نبودن عشق خسرو و شیرین و اصالت نداشتن عشق در این منظومه تأیید می‌شود.

مطلب دیگری که می‌تواند این همه تعریف و تمجید نظامی را از خسرو و شیرین و عشق آن دو (خصوصاً شیرین) سؤال برانگیز کند تفاوت خسرو و شیرین در منظومه نظامی با شاهنامه است که نشان می‌دهد که تفاوت این دو منظومه تنها طرح نشدن عشق (در هر نوعش) در شاهنامه نیست. برای تأیید این مطلب و از آنجا که قبلاً کاملاً از شخصیتهای خسرو شیرین در منظومه نظامی سخن گفته ایم، در این قسمت اجمالاً به بررسی این شخصیتها در شاهنامه و مقایسه آن با اثر نظامی می‌پردازیم.

### خسرو در شاهنامه

در شاهنامه اولین وظیفه و کار خسرو پادشاهی است. او در تمام ماجرا یک سیاستمدار است و کارهایش ازین حیث قابل استدلال است؛ چنانکه وقتی شیرویه بعد از زندانی کردن خسرو از او می‌خواهد تا از کارهایی (مثل کشتن هرمز و ندادن دار

عیسی به قیصر) که زمان پادشاهی اش انجام داده (چون آنها را گناه به حساب می‌آورد) توبه کند، با قاطعیت دلیل انجامشان را توضیح می‌دهد و سفرای شیرویه را قانع می‌کند.

اگرچه در منظومه نظامی نیز خسرو مملکت داری می‌کند ولی خسرو در آنجا بیشتر مرد عشق است و عیش و عشرت. البته فردوسی و نظامی هر دو به ولخرجی‌های خسرو اشاره می‌کنند. (۲۷) برای نمونه خسرو رسم داشت چون «زه» به زبان می‌آورد، خزانه دار یک بدره زر به فرد مورد نظر شاه می‌داد و اتفاقاً یک روز در مورد باربد صد بار زه گفت و صد بدره زر نصیب او شد.

مراسم باشکوه عروسی او با شیرین و نثارهایی که آنجا کردد هم گواه دیگری بر این مطلب است، اما شاید توصیف بهرام چوینیه از او چهره واقعی خسرو را بهتر نشان دهد:

کزین کودک جهانداری نیاید	پدرکش پادشاهی را نشاید
بر او یک جرعه می‌هم رنگ آذر	گرامی تر ز خون صد برادر
ببخشد کشوری بر بانگ رودی	ز ملکی دوستر دارد سرودی

(۳، ص ۱۸۷)

از جمله سهل انگاریهای او نسبت به مسائل سیاسی اینکه: وقتی بهرام او را از تخت می‌راند، بی اعتنا به مملکت از دست رفته به سمت ارمن می‌رود و در راه به شکار و تفریح مشغول می‌شود. بعدها به اصرار شیرین از قیصر روم کمک می‌گیرد تا حمله بهرام را دفع کند ولی وی در آنجا هم از طرب غافل نمی‌شود. بعد از ازدواج با شیرین هم مدتها با شیرین و شبدیز و باربد به نشاط مشغول است تا اینکه شیرین او را نصیحت می‌کند که:

جهانسوزی بس است و جورسازی  
تو را به گریخت را نوازی

(۳، ص ۳۳۱)

گویا نظامی بر خلاف اغراقهایی که در توصیفات او می‌بینیم (و متناسب با یک اثر بزمی است)، قصد ندارد به دروغ از سیاستمداری خسرو چیزی بگوید. شاید هم واقعیت همین است که خسرو مرد سیاست نیست و یا اینکه سبک حماسی شاهنامه می‌طلبد در آن، جنگهای او به شرح بیان شود و در منظومه نظامی در حاشیه قرار گیرد.

ذکر این نکته نیز لازمست که تفاوت‌های ناشی از اختلاف سبکها، شامل شخصیت‌های فرعی داستان هم می‌شود؛ چنانکه: گردویه در شاهنامه به عنوان زنی قهرمان و دلاور مطرح می‌گردد (پنه بعد از کشته شدن برادرش بهرام چوبینه، لباس او را به تن می‌کند، با سردار چین می‌جنگد و با خسرو همراه می‌شود) ولی در اثر نظامی ازو سخنی در بین نیست.

اما با وجود این تفاوت سبکی آیا می‌توان گفت که آنچه را نظامی در مورد عشق در اثرش آورده در اصل تاریخی داستان وجود داشته است و فردوسی تنها به این دلیل که سبک کارش اقتضا می‌کرده از گفتن آنها چشم پوشی کرده است؟ به نظر من اگر بخواهیم منصف باشیم (با وجود در نظر گرفتن سبکهای متفاوت آنها در نقل داستان، آنها با دو مقصود و انگیزه جدا در سرودن این دو اثر و با توجه به اینکه نظامی خود اعتراف می‌کند که او فقط آن قسمت از داستان را که فردوسی نگفته باز می‌گوید) باید بگوییم: تفاوت دو اثر در شخصیت پردازی از خسرو کار نظامی است و متن فردوسی به واقعیت تاریخی نزدیکتر است. در اینصورت فرضیه ما، مبنی بر اینکه خسرو و شیرین منظومه نظامی بیشتر خلق او هستند، اثبات می‌شود.

### شیرین

دید فردوسی و نظامی نسبت به شیرین کاملاً متفاوت است و این مطلب سبب توصیفات متفاوت آن دو، در مورد شیرین می‌شود؛ چنانکه: فردوسی این وصف را به اجمال برگزار می‌کند و حتی می‌توان گفت: شیرین مورد بی‌مهری او قرار می‌گیرد به طوریکه تا اواخر داستان ازو نامی در بین نیست.

ماجرای شیرین در شاهنامه بعد از همه جنگها و مرتفع شدن خطر بهرام و کشته شدن او و همه فتنه‌گران و تولد شیروبه از مریم آغاز می‌شود. روزی خسرو عازم شکار است. شیرین از حرکت او آگاہ می‌شود. ازو گله می‌کند که چرا به او توجه نداشته است. خسرو دستور میدهد او را به کاخ ببرند. در بازگشت از شکار، موبدان او را سرزنش می‌کنند که چرا شیرین بدنام را به قصرش آورده است. خسرو از او دفاع می‌کند. موبدان قانع می‌شوند و آن دو ازدواج می‌کنند. طبق این روایت از داستان، در این زمان مریم همسر خسرو است و شیرین تنها یکی از زنان حرمسرای اوست که

چون رفت و آمد خسرو با مریم بیش از شیرین است، شیرین حسادت می کند و مریم را با زهر می کشد (البته کسی از کار او خبر ندارد)

همو بر شبستانش مهتر بدی	هسه روزه با دخت قیصر بدی
همیشه ز رشکش دو رخساره زرد	ز مریم همی بود شیرین به درد
شد آن نامور دخت قیصر نژاد	به فرجام شیرین ورا زهر داد

(۲/ج ۹، ص ۲۱۷)

در حالیکه در روایت نظامی چنانکه قبلاً گفتیم: شیرین بعد از مرگ مریم (که البته به دست او انجام نمی شود) و آشنایی با شکر، به همسری خسرو در می آید و بر عکس، مریم مواظب خسرو و (احتمالاً اگر از عشق او به شیرین خبر داشته) شیرین بوده است. این تفاوت بیش از آنکه نشان بی توجهی فردوسی نسبت به شیرین باشد، یا اینکه گفته شود داستان یکی ولی دو روایت متفاوت در اختیار آنها بوده است، شاید حکایت از آن دارد که نظامی با توجه به اینکه اساس سرودن این منظومه را در ابتدا طرح مسأله عشق معرفی می کند، سعی دارد شیرین را مطابق چنین فضا و آنطور که خواسته خود اوست، خلق کند و همین مسئله باعث می شود که چنین زنی با این آزادی عمل و جسارت و خصوصیتی که در اثر نظامی از یک زن به چشم می خورد، در کل ادبیات ما استثناء باشد.

در شاهنامه بعد از مرگ مریم، تا مدتها (جز یک جمله که شیرین در مورد اشتباه خسرو بر دادن آلت جنگی به گردویه می گوید) سخنی از شیرین در میان نیست و فردوسی تنها به خسرو می پردازد. از آمدن باربد، ساختن ایوان مدائن و گنجهای هفتگانه او سخن می گوید. اینکه او ناسپاس می شود و مردم و سپاه ازو بر سی گردند واز زادفرخ که به او خیانت می کند. و سرانجام خسرو مجبور به ترک کاخ می گردد ولی بعد شناخته می شود و شیرویه او را در طیسفون زندانی می کند. بزرگان او را بر کشتن خسرو ترغیب می کنند. شیرویه قاصدانی را نزد خسرو می فرستد تا گناهانش (از جمله کشتن هرمز و ندادن دار عیسی به قیصر) را به یادش بیاورد. خسرو آنها را مجاب می کند که همه آن کارها دلیل داشته و درست بوده است ولی شیرویه مردی به نام مهرهمزد را مأمور کشتن او می کند.

در شاهنامه از عکس العمل شیرین در مرگ خسرو (که در اثر نظامی از نقاط اوج داستان و عشق آن دو است) چیزی گفته نمی شود و فردوسی آنجا تنها از شیرین

با نام زن مهتر یاد میکند ولی بعد از مدتها، آنجا که شیرویه گناهان خسرو را از شیرین می‌داند، دوباره از شیرین یاد می‌شود. شیرویه با القاب بد چون جادوگر، بدخو و گناهکار از او یاد می‌کند و سعی در مقتضح کردن او دارد، ولی با دیدن شیرین شیفته‌اش می‌شود و از او خواستگاری می‌کند. شیرین به دو شرط درخواست شیرویه را می‌پذیرد. یکی آنکه به دیدار خسرو برود و دیگر اینکه اختیار داراییهای شیرین را به خود او بدهد. شیرویه می‌پذیرد و شیرین دارایی اش را می‌بخشد. به دخمه خسرو می‌رود و زهر هلاهل می‌خورد و در کنار یار به زندگیش خاتمه می‌دهد. فردوسی تنها کاری که اینجا می‌کند اینست که مرگ او را با شکوه توصیف می‌نماید.

به این صورت می‌بینیم که شیرین شاهنامه با شرین نظامی بسیار متفاوت است. (اگرچه شیرین در این داستان در مقایسه با لیلی صفات یک عاشق واقعی را ندارد ولی در عشق خود حتی اگر پایه مادی و زمینی داشته باشد متفاوت با زنان همعصرش رفتار می‌کند). همچنان که گفتیم شیرین نظامی قهرمان داستانست که با اراده عاشق می‌شود و با جسارت پا به رکاب می‌آورد و به دنبال عشقش به ایران می‌رود. با درایت خسرو را وادار به رفتن به روم و پس گرفتن تخت از بهرام می‌کند. در عشق (با وجود تمایل فرهاد به او) دچار دودلی نمی‌شود. مقابل مریم، صبور و در برابر شکر، پر غرور است. در مقابل خسرو ناز می‌کند و خود را از او کمتر نمی‌بیند. پاکدامن است و فقط به وصل آیینی تن می‌دهد. پس از ازدواج هم مشاور و مشوق خسرو در نیک رفتاری با رعیت و تنها همدم او در پایان عمر است. بعد از مرگ او هم به نشان وفاداریش پهلوی خود را به خنجر می‌شکافد و در کنار خسرو جان می‌دهد. این صحنه اوج عشق اوست که اگرچه این عشق در ابتدا وسیله است و خلوصی در آن نیست ولی اینجا دیگر به کمال می‌رسد.

### فرهاد

تفاوت دیگر روایت فردوسی از داستان نظامی، مربوط به فرهادست. اگرچه نام فرهاد در ترجمه تاریخ طبری آمده است، ولی به نظر می‌رسد، از آنجا که هدف فردوسی نقل بخش عشقی داستان نیست و بر ماجراهای سیاسی و جنگی داستان تکیه دارد، نامی از فرهاد نمی‌برد. در مقابل، نظامی با دید عشقی که به داستان دارد و از آنجا که عشق

فرهاد در مقابل خسرو بی شائبه تر و اصیلتر است، فرهاد را وارد ماجرا می کند تا قهرمانان اصلی را در آزمون دبگری با حوادث زیباتری نشان بدهد.

حال با توجه به آنچه تاکنون در مورد تفاوت‌های داستان در شاهنامه و اثر نظامی گفتیم سؤال اینست، که: با اینکه شاهنامه ازین حیث، یعنی داستانهای عاشقانه هم یک شاهکارست و فردوسی اگر می خواست به بخش عشقی ماجرا بپردازد هم دست بسته نبود، چرا از آوردن نام فرهاد اجتناب می کند و اگر بپذیریم که در منابع او نامی از فرهاد نبوده است، چرا از عشق پرهیاهو و عجیب شیرین (در مقایسه با زن در ادبیات و فرهنگ ما) چیزی نمی گوید؟

این سؤال دو پاسخ می تواند داشته باشد. نخست اینکه در جمع بندی بی که از مقایسه این دو اثر می کنیم، احتمال بدهیم آن عشقی که در کتاب نظامی به شیرین نسبت داده می شود، بیشتر کار نظامی است و گرنه فردوسی هم به آن می پرداخت. دوم اینکه بگوییم: فردوسی به خاطر اصیل نبودن عشق در این داستان (نسبت به سایر داستانهای عاشقانه شاهنامه) از نقل مفصل آن خودداری می کند.

آیا وجود تناقضی که قبلاً از آن یاد کردیم و وجود چنین تفاوت‌هایی بین دو روایت داستان، آدمی را به این فکر نمی اندازد که بگوید آنچه نظامی از عشق و کمال آن به شیرین و گاه خسرو نسبت می دهد، نظرات خود اوست و صددرصد با واقعیت مطابقت ندارد و حتی قدم را فراتر نهاد و (بر خلاف نظر نویسنده که می گوید این جامعه است، که به شیرین آزادی عمل و فرهیختگی می بخشد) گفت: بخشی از آزادی عملی که در داستان به شیرین داده می شود هم کار نظامی است و به همین دلیل است که تکرار نمی شود.

گمان می کنم دلیل بسیاری از رفتارهای شیرین در مقابل خسرو (در مقایسه با زنان در منظومه های غنایی دیگر) ناشی از موقعیت اوست و این قدرت مادی و اجتماعی است که به او جسارت می دهد (۲۸) تا (با وجود تمایلش به خسرو) با اعتماد به نفس بیشتر از پذیرش آنی عشق خسرو سر باز زند و خود را تا پایان داستان همچنان بی نیاز نشان بدهد و به قولی اینچنین با اکسیر عشق خسرو را متحول کند. (۲۹) و آیا همین تمکن مالی نیست که باعث می شود که شیرین با وجود عشق فرهاد نسبت به خودش و قابلیت‌های این کوهکن گمنام، عشق او را بی پاسخ بگذارد و هرگز آن را



جدی نگیرد که حتی به آن فکر کند؟ و همین بی تفاوتی او نیست که سرانجام باعث می‌شود تا خسرو با خبر دروغین مرگ شیرین، فرهاد را از پا دریاورد؟

حال اگر بپذیریم که شیرین در ادبیات ما یک استثناست و بخشی از شخصیت او کار نظامی است، دلیل تصویرگری نظامی از زن به این صورت، می‌تواند مقابله او با سنتها و مردسالاری جامعه باشد. به نظر می‌رسد که نظامی تحت تأثیر تفاوت‌های قومی عرب و عجم در مورد رفتار سخت و خشن جامعه عرب با زنان، منظومه لیلی و مجنون را اینچنین مردسالار توصیف می‌کند یا شاید می‌خواهد میان فضای حاکم بر دو منظومه تفاوت قائل شود و به نوعی سعی در اثبات برتری ایرانی بر عرب در رفتارشان با زن داشته باشد. اکنون با توجه به چهره زن در کل ادبیات (بعد از نظامی) سؤال اینست که: جامعه ما که مثل اعراب بر سر دختر نمی‌جنگیده و او را عزیز می‌داشته است، آیا تحت تأثیر جامعه عرب قرار گرفته یا ذاتاً مستعد و دارای همان خصوصیات بوده و آیا این تنها نظامی است که می‌کوشد زن ایرانی را آنچنانکه می‌اندیشد درست است در قالب شیرین به تصویر بکشد؟ و آیا به همین خاطر نیست که می‌بینیم فضای اجتماعی‌یی که به عقیده نویسنده مانع از ابراز عشق زنان و آزادی عملشان می‌شود، تنها در عصر خسرو پرویز و آنهم تنها در مورد شیرین به هم می‌خورد و در ادوار بعد شیرین دیگری به وجود نمی‌آورد؟

#### نتیجه

بررسی درست و همه جانبه جایگاه زن در ادبیات، کار ممکن ولی دشواری است. برای نیل به این مقصود ابتدا باید آثار ادبی را از جهت موضوع و سپس بسته به نقش زن در آنها، از هم تفکیک کرد؛ به طوریکه به همه منظومه های غنایی، عرفانی و تعلیمی در کنار هم یکجا پرداخته نشود. چه زن در این آثار نقشهای متعدد و متنوع همچون: همسر، مادر، معشوق، دختر، کنیز و ... به عهده دارد که باید از هم تفکیک شوند. همچنین درصد این نقشها هم باید در هریک از این آثار در نظر گرفته شود و با توجه به غلبه یکی از آن نقشها در مورد نگاه شعرا به زن، دست به نتیجه گیری زد.

مطلب دیگر اینکه با توجه به فضای مردسالار حاکم بر جامعه در طول ادوار پیشین و تأثیر مستقیم آن بر ادبیات و نگاه شعرا به زن، زن از آزادی فکر و عمل برخوردار نبوده است و تنها چهره زن معترض و منتقد و صاحب آزادی بیان در

ادبیات، زن سالخورده است. در مقابل، زن زیباروی جوان تنها وقتی معشوقست (آنهم تنها در خیال شاعر) تاخت و تاز می‌کند و آزادست تا او را گرفتار کند (اگرچه این تفکر هم ناشی از دریند بودن و مستوره بودن زنست) و زمانی که همسر می‌شود حصاری خانه شوهر است تا شاعر، حتی از حُسن او هم به خاطر غیرت مردانه اش (جز به اجمال) سخن نگوید. اینجاست که مسئله سن و سال زن را هم باید برای بررسی جایگاهش در جامعه و به تبع آن در ادبیات در نظر داشت و از نقش اجتماعی زن سالخورده با همه محدودیتهایی که برای زن وجود داشته نباید غافل شد.

وجود استثناهایی همچون رابعه و شیرین در کل ادبیات غنیمت است که یکی به حکم معرفت و دینداری اش و دیگری به خاطر تمول مالی و موقعیت اجتماعی که دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد و از سایرین ممتاز می‌شود.

ذکر این مطلب ضروری است که از بررسی چهره کلی زن در ادبیات و مقایسه خسروشیرین نظامی و همین داستان در شاهنامه و تفاوت‌های عمیق میان شیرین در آنها به این فرض می‌رسیم که: شاید این شیرین خلق خود نظامی باشد وگرنه چگونه می‌توان پذیرفت که فضای سنگینی که از زن جز بر آوردن کام مرد چیزی نمی‌خواهد، تنها در عصر شیرین تغییر کند و همین محیط، زنی چنین نادره بسازد. حال اگر بپذیریم که او ساخته جامعه متفاوت خود با دوره های دیگر است، چگونه است که دیگر تکرار نمی‌شود. به نظر می‌رسد که نظامی برای مبارزه با سنت‌های رایج در جامعه و احتمالاً اثبات برتری ایرانی بر عرب، آنگونه که می‌اندیشد شیرینی را که خود می‌خواهد می‌آفریند و به همین دلیل است که عشق این شیرین با همه جسارت و آزادگی به اندازه عشق لیلی و مجنون بر ادبیات تأثیر نمی‌گذارد.

و بالاخره اینکه در بررسی جایگاه زن در ادبیات پیوسته باید توجه داشت که علاوه بر فضای کلی و تفکر مسلط بر جامعه، باید به تک تک آدمهایی که در زندگی او به عنوان همسر، معشوق یا عاشق تأثیر گذاشته‌اند، پرداخته شود. برای مثال برای بررسی شخصیت شیرین و عواملی که باعث عملکرد متفاوت او از سایر زنان می‌شود باید به خسرو و فرهاد نگاه دقیقتری افکند زیرا در عشق دو قهرمان (عاشق و معشوق) به یک نسبت اهمیت دارند. بخصوص که درین داستان خسرو و شیرین مدام جای خود را با هم عوض می‌کنند و تکلیف عاشق یا معشوق بودنشان (بر خلاف اشعار غنایی که وظیفه و رفتار آن دو در آن مشخص است) معلوم نیست.

### پی نوشت

۱- در ص ۱۸۰ مجله می خوانیم که: «سعدی با این فضای اجتماعی از تمام نقشهای گوناگون زنانه بیش از همه به نقش همسری زن می پردازد و بیشترین مطالب و حکایات خود را بیان می دارد درحالی که مادر، دختر، کنیز، عروس، معشوق و... چندان مورد توجه او قرار نمی گیرند» که این جمله نشان می دهد که نتیجه گیریهای نویسنده ناظر بر نگاه کامل سعدی به زن حتی در بوستان هم نیست.

۲- چون وقتی از معشوق سخن می گوئیم لزوماً نباید همسر هم باشد و کسی باشد که به وصل میرسد یا میرساند و اصلاً یکی از زیباییهای عشق در ادبیات ما و برخی از این مجموعه‌ها، به وصل نرسیدن است که خود خواه نبودن عاشق و هدف عشق را که نفی خودخواهی است، اثبات می کند.

۳- تفکر عام مردسالارانه حاکم بر جامعه سعدی باعث میشود تا سعدی، که در سراسر بوستان و سایر آثارش، اغلب اهل انصاف است و ازین بابت نظرات متناقضی را که نشان از تناقض و تعارض فکری جامعه و گاه خود انسانها دارد، مطرح می کند حتی او هم در مورد جنس دوم (زن) مردسالارانه نظر بدهد و برای مردان در مورد شیوه رفتار با زنان توصیه های اخلاقی بکند و همین باعث پرده نشینی و مستورگی زنان بشود که باز این مستوره بودن زن دو نتیجه بار می دهد: اول اینکه به حکم *الإنسان حَرِيصٌ عَلَيَّ مَا مُنِعَ شَاعِرٌ بِه تَوْصِيْفَ مَعْشُوقٍ پنهان می پردازد و در خیالش روزی باد، برقع از چهره او بر میدارد و زیبایی او جلوه می کند و او با دیدارش دری از رحمت به روی خلق باز می کند و دیگر نخواهد توانست تا روی از خلق بپوشاند (که البته این معشوق حتی ممکن است مثل لیلی یک دختر معمولی باشد یا حداقل در حسن خارق العاده هم نباشد) و ثانیاً آنکه زن ناقص عقل معرفی میشود تا هر مرد بی دست و پایی را زن بنامند و شایسته در خانه ماندن بدانند و شاید خیرچین دانستن زنان هم به دلیل همین مستوره بودنشان باشد و اینکه ارتباط گسترده با جامعه ندارند و احتمالاً قدرت تحلیل و خبرسازی و خبرپراکنی شان از اینجاست که بیش از مردان به چشم می آید.*

۴- البته مقصود هر جایی بودن معشوق نیست بلکه بی وفایی، جور و جفا و بی توجهی او نسبت به عاشق است زیرا این معشوق دیریاب عاشق کش می تواند اتفاقاً مثل لیلی خیلی هم بی دست و پا و مظلوم باشد.

- ۵- خویرویان جفا پیشه وفا نیز کنند  
به کسان درد فرستند دوا نیز کنند  
پادشاهان ملاحظت چو به نخجیر روند  
صیید را پای ببندند رها نیز کنند
- ۶- اضافه می‌کنم که برای نمودن نگاه سنایی هم به زن حدیقه کافی نیست و غزل او هم باید مورد مذاقه قرار بگیرد مگر اینکه بپذیریم که نظر دکتر شمیسا در مورد معشوق غزل او هم صدق می‌کند و قصد نویسنده تنها نمودن چهره زن (همسر) در حدیقه است نه در معنی کلی تا معشوق هم یکی از آنها باشد ( مگر اینکه ما آن قسمت از نظرات نویسنده را در اختیار نداشته باشیم).
- ۷- لازم به ذکر است که این بی تناسبی فقط شامل بوستان و خسروشیرین نمی‌شود و حدیقه را هم در بر می‌گیرد.
- ۸- اگر چه گاهی این مطلب یعنی شباهت موضوع هم کافی نیست. برای مثال به نظر می‌رسد که در میان منظومه های مورد بحث نویسنده حدیقه را تنها بتوان از جهت اشتراک موضوعی (عرفان) با آثار عطار قابل مقایسه دانست. ولی این نکته صددرصد نیست یعنی گاهی آثار عطار با بوستان (با وجود یکی نبودن فضا و موضوع و فقط به خاطر نقش یکسان زن در آن دو) بیشتر متناسب است بخصوص که تفاوتهایی هم در نگاه عطار و سنایی به زن وجود دارد و آن اینکه عطار از الگوها و استثناهایی مثل رابعه سخن می‌گوید و نسبت به سنایی کمی منصف تر است [ اگرچه از نامی که عطار به جای زن به کار می‌برد (عورت) پیداست که تفاوت عمده ای با سنایی ندارد و نقل حکایت رابعه نمی‌تواند نشان از نگاه خوشبین او به زن باشد و چه بسا اگر بحث عرفان مطرح نبود و رابعه زنی معمولی بود هیچ وقت مجاز به هم صحبتی با حسن بصری آن هم در خلوت نمی‌شد. حتی اگر حسن بصری عارف کاملی باشد و بر خاطر هیچ یک نگذرد که یکی زن و دیگری مرد است (نگاه کنید به تذکره الاولیاء. حکایت رابعه)]
- ۹- البته اینکه زن با دود آهی که از نفس روزنش برمی‌آید بنیان ظلمی را برافکند باز ناشی از مستوره دانستن زن است.
- ۱۰- و از شخصیت‌های این مجموعه آنچه در ذهن ایرانیان (بدون آنکه حتی یک صفحه از این منظومه را خوانده باشند) به جا مانده، شخصیت فرهادست و در امثال و فرهنگ عوام، شیرین

و فرهاد مصداق عاشق و معشوقند نه خسرو و شیرین (نگاه کنید به یکی از نقشه های فرش ایرانی که به همین نام معروف است).

۱۱- و جالبست که نظامی پیش از سرودن لیلی و مجنون احساس نارضایتی می کند و هرگز گمان چنین شهرت و جایگاهی را برای این داستان نمی کند.

۱۲- تصور می کنم عشقهای شاهنامه نظیر زال و رودابه و بیژن و منیژه هم (جدا از مهجور بودن کل شاهنامه) با وجود خصوصیات مشابه زنانشان با شیرین از بابت شاهانه بودنشان در پرده گمنامی مانده اند. یعنی عشق در آنجا در بستر یک زندگی اجتماعی معمولی و ملموس ایجاد نمی شود و حداقل یک طرف قضیه، شاهزاده، پهلوان زاده یا بزرگزاده است و این باعث می شود که ماجراها با وجود زیباییشان دست نیافتنی باشند و کمتر معروف شوند. البته عشق این داستانها در مقایسه با خسرو شیرین (از آنجا که عاشق در هر دو منظومه بزرگزاده است) اصالت بیشتری دارد. برای نمونه عشق خسرو با زال قابل مقایسه نیست. تمایل زال به وصل رودابه ممکن است به جنگ میان دو قوم ایرانی و عرب منجر شود و می بینیم که زال بسیار محتاط و با دستوری پدر و منوچهرشاه به خواستگاری رودابه میرود و تا قبل از آن رسماً کاری نمیکند (البته جز دیدار رودابه و آنچه بین آن دو می گذرد که فردوسی با عفت کلام هرچه تمامتر از آن یاد می کند) ولی خسرو بیشتر هوسباز است و مصالح کشور برایش به اندازه خواسته اش مهم نیست چنانکه زمانی، با اینکه میدانند در غیابش دشمنانش علیه او توطئه کرده اند و به نامش سکه زده اند تا پدر را علیه او برانگیزند، آنقدر شجاعت ندارد که بماند و از خود رفع اتهام کند پس فرار می کند و به دروغ وانمود به شکار می کند و در اوج گرفتاریهای سیاسی جانش را برمی دارد و به دنبال عشقش می رود.

۱۳- در خطاب به مادرش در لحظه مرگ می گوید:

خون کن کفتم که من شهیدم      تا باشد رنگ روز عیدم

(۳/ص ۵۷۰)

۱۴- حال آنکه موانع عشق امثال لیلی جزء ذات عشق است و عشق دریایی کرانه ناپدیدست که ناپسندها را در آن باید پسندید، زهر باید خورد و انگارید قند و ...

۱۵- باید گفت معشوق هم تحت تأثیر شرایط جامعه، ناخواسته این صفت یا نقش را می پذیرد که ناز کند و با تسلیم در مقابل این شرایط، دست نیافتنی بودن خودش را تشدید و

در پرده بودنش را مسلم می‌کند و همچنان حصارى گرد خود می‌تند که هر دل هرزه‌گردى نتواند به چین زلفش دست یابد.

۱۶- این مورد آخر یعنی ندیده عاشق‌شان، مشابهت دیگری است که میان داستان خسرو شیرین و زال و رودابه وجود دارد.

۱۷- حال آنکه عشق خود هدف است و چه ثروتها و مقامهای دنیوی و اخروی که در این راه به باد رفته است (به یاد بیاورید حکایت شیخ صنعان را که به خاطر دختر ترسابت پرستید، خمر خورد و ... و مولوی که به دیدار شمس یکسره از درس و مدرسه گریخت و زبان مدعیان را بر خویش دراز کرد) عشق یک معامله است یک قمار که سودمندی یا متضررشدن در آن به یک نسبت وجود دارد و جالبست که هر که پاکبخته تر باشد بیشتر سود کرده است.

۱۸- و حالا شیرین و شب‌دیز هم از همان موارد هستند و این انحصارطلبی در پادشاهان یک خصیصه و مسبوق به سابقه است (برای نمونه نگاه کنید به بهرام گور که از پادشاهان هفت اقلیم دخترانی را به همسری می‌گیرد. گویی با این کار هفت اقلیم را در مشت دارد).

۱۹- پاک بودن مریم برای خطا نکردن خسرو، نشان از آگاهی او بر هوسبازی خسروست و آدم را به یاد عشقهای امروزی و هوسبازی برخی جنس مذکر می‌اندازد که پاس امثال مریم در آن راه به دهی نمی‌برد.

۲۰- در صورتیکه کفه این دو قهرمان در کل ادبیات پیوسته ناهمگون بوده است مگر اینکه بپذیریم که

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت / دل لیلی ازو شوریده تر بی

۲۱- و فرهاد بیچاره از این موضوع خبر نداشت و

نیود آگه که مرغش در قفس نیست / به میدان شد ملک درخانه کس نیست

(۲، ص ۲۴۲)

۲۲- در حالیکه در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند و باید به بندگی اقرار و اظهار چاکری کرد. در ضمن این قسمت تأییدی است بر ادعای ما که عشق خسرو و شیرین به دلیل شاهانه بودنش کمتر تأثیرگذار بوده است.

۱۳- نظامی اینجا از مخالفت موبدان در مورد این وصلت چیزی نمی‌گوید و عیش آنها را مکدر نمی‌کند.

۲۴- او حتی عشق فرهاد را هم هوس می‌نامد:

هوسکاری آن فرهاد مسکین  
نشان جوی شیر و قصر شیرین

۲۵- البته اعتراض آن دوست ظاهراً به این خاطرست که داستان متعلق به گبران است و شاید اصلاً علت عدم تأثیرگذاری داستان در کل ادبیات هم همین است و احتمالاً اگر داستان متعلق به گبران نبود هوس آلود هم نبود.

۲۶- حکیمی کاین حکایت شرح کرده ست  
چو در شصت اوفتادش زندگانی  
به عشقی در که شست آمد پسندش  
نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز  
در آن جزوی که ماند از عشقبازی  
کمر بستم به عشق این داستان را

حدیث عشق ازیشان طرح کرده ست  
خندنگ افتادش از شست جوانی  
سخن گفتن نیامسد سودمندش  
که فرخ نیست گفتن گفته را باز  
سخن راندم نیت بر مرد غازی  
صلای عشق در دادم جهان را

(۲/ص ۱۴۲)

۲۷- یکی از دلایل نارضایتی مردم از او و حکومتش همین عشرت طلبی اوست و این از عواملی بود که باعث شد بعد از او در طول ۲۵ سال حکومت این سلسله ۵ پادشاه به حکومت برسند و سرانجام نابود شوند.

۲۸- چنانکه امروز هم با همه پیشرفته‌ها و تحولاتی که در تفکر و نگرش مردم ایجاد شده و حضور محسوس زنان در مسائل اجتماعی ولی همین زنان اغلب تا قدرت مالی نداشته باشند حتی در بروز استعدادهایشان و ثابت کردن خودشان ناکام می‌مانند و گاه مجبور به پذیرش عشقهایی می‌شوند که معمولاً از سر علاقه نیست تا با تکیه به جنس برتر (مرد) تکیه گاهی برای زندگی و شرایطی برای اثبات تواناییهایشان پیدا کنند.

۲۹- البته اگر ازین حیث شیرین را بخواهیم با لیلی مقایسه کنیم هر دو ظاهراً بی‌نیاز و براریکه‌نازند ولی فرق است میان لیلی که چون اجباراً پرده نشین است، مجنون را بی‌تاب می‌کند با شیرین که به اختیار خود و با برنامه ریزی قصد دارد تا به قول نویسنده با اکسیر عشق، خسرو را از هوس به دور و به عشق واقعی مبتلا کند و از شکست خوردگی به فاتحی برساند.

## منابع

- ۱- سعدی: کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۹.
- ۲- فردوسی: شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، نشر داد، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۳- نظامی: کلیات حکیم نظامی گنجوی، ج ۱، خسروشیرین، تصحیح وحید دستگردی، راد، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۴- —: کلیات حکیم نظامی گنجوی، ج ۱، لیلی و مجنون، تصحیح وحید دستگردی، راد، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۵- نصر، زهرا: مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان (تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های غنایی...) شماره ۳۲ و ۳۳، ۱۳۸۲.



ژوئیه‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی